




آن ماری سلینکو
ترجمه‌ی کیوان عبیدی آشتیانی

دزیره

جلد اول

 ofoqbooks.com
 ofoqppublication
 ofoqppublication

مارسی

(آخر ماه مارچ سال ۱۷۹۴، طبق محاسبه‌ی مامان)

تصمیم گرفته‌ام برای فردا، با چهار تا دستمال جلوی لباسم را پر کنم تا مثل دخترهای کاملاً بالغ به نظر برسم. البته بالغ شده‌ام، اما هیچ کس این موضوع را نمی‌داند، چون ظاهرم نشان نمی‌دهد.

نوامبر گذشته، چهارده ساله شدم و پاپا این دفترچه‌ی قشنگ خاطرات را به مناسبت تولدم به من هدیه داد. حیف است که این صفحه‌های سفید زیبا با نوشتن خراب بشوند. یک طرف دفترچه قفل کوچکی است که می‌توانم آن را قفل کنم. حتی خواهرم، ژولی، نخواهد فهمید توی آن چه چیزهایی می‌نویسم. این آخرین هدیه از طرف پاپای عزیز بود، چون پدرم، فرانسوا کلری^۲، تاجر ابریشم اهل ماری، دو ماه پیش از یک بیماری ریوی درگذشت.

وقتی دفتر را روی میز، میان هدیه‌هایم دیدم با نگرانی پرسیدم: